

تولدی دیگر

فروغ فرخزاد



همه هستي من آيه تاريخيست
که ترا در خود تکرار کنان
به سحرگاه شکفتن ها و رستن هاي ابدی خواهد برد
من در این آيه ترا آه کشیدم آه
من در این آيه ترا
به درخت و آب و آتش پیوند زدم
زندگی شاید

يك خيابان درازست که هر روز زني با زنبيلي از آن مي گذرد

زندگی شاید
ريسمان نيست که مردی با آن خود را از شاخه مي آویزد
زندگی شاید طفلي است که از مدرسه بر ميگردد
زندگی شاید افروختن سيگاري باشد در فاصله رخوتناك دو هماغوشي
يا عبور گيج رهگذري باشد
که کلاه از سر بر میدارد
و به يك رهگذر ديگر با لبخندي بي معني مي گوید صبح بخير
زندگی شاید آن لحظه مسدوديست
که نگاه من در ني ني چشمان تو خود را ويران مي سازد
و در این حسي است
که من آن را با ادراك ماه و با دريافت ظلمت خواهم آميخت
در اتاقي که به اندازه يك تنهايست
دل من
که به اندازه يك عشقست
به بهانه هاي ساده خوشبختي خود مي نگرد
به زوال زيباي گلها در گلدان
به نهالي که تو در باغچه خانه مان کاشته اي
و به آواز قناري ها
که به اندازه يك پنجره مي خوانند
آه...
سهم من اينست

سهم من اینست

سهم من

آسمانیست که آویختن پرده ای آن را از من می گیرد

سهم من پایین رفتن از یک پله متروکست

و به چیزی در پوسیدگی و غربت واصل گشتن

سهم من گردش حزن آلودی در باغ خاطره هاست

و در اندوه صدایی جان دادن که به من می گوید

دستهایت را دوست میدارم

دستهایم را در باغچه می کارم

سبز خواهم شد می دانم می دانم می دانم

و پرستوها در گودی انگشتان جوهریم

تخم خواهند گذاشت

گوشواری به دو گوشم می آویزم

از دو گیلای سرخ همزاد

و به ناخن هایم برگ گل کوکب می چسبانم

کوچه ای هست که در آنجا

پسرانی که به من عاشق بودند هنوز

با همان موهای درهم و گردن های باریک و پاهای لاغر

به تبسم معصوم دخترکی می اندیشند که یک شب او را باد با خود برد

کوچه ای هست که قلب من آن را

از محله های کودکیم دزدیده ست

سفر حجمی در خط زمان

و به حجمی خط خشک زمان را آبستن کردن

حجمی از تصویری آگاه

که ز مهمانی یک آینه بر می گردد

و بدینسانست

که کسی می میرد

و کسی می ماند

هیچ صیادی در جوی حقیری که به گودالی می ریزد مرواریدی صید

نخواهد کرد

من

پری کوچک غمگینی را

می شناسم که در اقیانوسی مسکن دارد

و دلش را در یک نی لبک چوبین

می نوازد آرام آرام

پری کوچک غمگینی که شب از یک بوسه می میرد

وسرگناه از یک بوسه به دنیا خواهد آمد